



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۴۵	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۱ / ۰۸
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله پنجم عروه					
عنوان ۵	فرض سوم: معلوم نبودن حالت سابقه عقل • فرع دوم: توارد الحالتین (حالت جنون و عقل) ▪ قول صاحب عروه و سید خوئی رحمتهما الله ▪ قول معظم له رحمتهما الله					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

قبل از شروع بحث، ابتدا حلول روز مبعث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تبریک عرض می کنیم؛ این نعمت کبرایی را که خداوند متعال به واسطه این نعمت بر مؤمنین ارزانی داشت، در حالی است که همه بهشت برین خود را برای مؤمنین آماده کرده، کما اینکه خداوند متعال در قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾^۱، یعنی بهشت و تمامی خیرات و لذات موجود در آن را، با این حال فرمود که منت نمی گذاریم. اما در مورد وجود مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله، خداوند فرموده است: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۲ که در این مورد منت وجود دارد. به هر حال این نعمت کبرایی که هیچ نعمتی برتر از آن به نظر نمی رسد، این نعمت را باید به درستی قدر شناخت. هم شناخت این نعمت نوعی قدرشناسی است و هم شکر این نعمت به تناسب با عظمت این نعمت باید انجام گیرد. و هیچ شکری اولی تر از شکر طاعت نیست. این نعمت را باید با همراه اطاعت از دستورات الهی شکرگزار بود. امیدواریم خداوند متعال به ما توفیق دهد که شکرگزار این نعمت بزرگ باشیم.

۱. «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، پاداشی دائمی دارند»؛ [سوره فصلت: ۸].

۲. «خداوند بر مؤمنان منت نهاد [نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند»؛ [سوره آل عمران: ۱۶۴].

درآمد بحث

بحث در خصوص شک بین عقل و جنون بود. منتها در آنجایی که حالت سابقه، معلوم نیست. گفتیم اینکه حالت سابقه معلوم نیست دو فرع دارد. گاهی از آغاز، حالت سابقه معلوم نبوده؛ یعنی شخصی اکنون مالی دارد، و زمان تعلق زکات به این مال نیز رسیده، حالا مثل ظهور ثمره یا هر چیز دیگر، ولی شک داریم که از ابتدا این شخص مجنون بوده یا عاقل بوده، احتمال می دهیم که این اصلاً از اول مجنون بوده، احتمال هم می دهیم که عاقل بوده بعد مجنون شده است. نمی دانیم که به هر حال حالت سابقه او چیست تا استصحاب کنیم. فعلاً زمان تعلق فرارسیده و در حال حاضر فرض این است که این شخص در زمان تعلق، نمی دانیم در زمان تعلق عاقل بوده یا مجنون، اما این شک ما، شک در این است که در اصل و از اساس این عاقل بوده یا مجنون، نه اینکه عاقل بوده بعد ندانیم کی مجنون شده یا اینکه بدانیم مجنون بوده و ندانیم کی عاقل شده قبل از تعلق یا بعد از تعلق، نه. قطعاً تعلق صورت گرفته و ما نمی دانیم که این شخص در زمان تعلق عاقل بوده، تا زکات بر او واجب شود یا مجنون بوده در زمان تعلق تا زکات واجب نباشد؟ اما این شک در عقل و جنونش شکی است که از آغاز اصلاً عاقل بوده یا مجنون. این را گفتیم دو مبنا وجود دارد و مبنای حضرت امام و صاحب عروه و صاحب مستمسک و بسیاری از فقها، شاید بتوان ادعا کرد اکثر فقها قائل هستند که اینجا استصحاب عدم جنون با استصحاب عدم عقل، هر دو با هم تعارض می کنند؛ یعنی عدم الجنون عند التعلق یا عدم العقل عند التعلق، تعارض می کنند، تساقط می کنند، در نتیجه ما باید به اصل براءت عمل کنیم؛ نمی دانیم در نهایت زکات در مال این شخص واجب شده یا واجب نشده، تعلق وجوب به مالش شده یا نشده، اینجا حکم به براءت می شود و حکم به عدم وجوب می کنیم. این مربوط به فرع اول بود. البته گفتیم اینجا مبنای مرحوم آقای خویی با مبنای مرحوم حضرت امام و صاحب عروه و صاحب مستمسک متفاوت است. مرحوم آقای خویی می فرمایند که اینجا اصاله العقل جاری می شود، به تعبیر دیگر اصاله السلامة، ما نتیجتاً شک داریم که در زمان تعلق، سالم بوده یا سالم نبود، شک داریم که عاقل بوده یا مجنون بوده در زمان تعلق. استصحاب هم که جاری نمی شود، چون اینجا استصحاب عدم جنون با استصحاب عدم عقل هر دو با هم تعارض و تساقط می کنند. اینجا که این دو استصحاب با هم تساقط می کنند دیگر مرجع اصاله البرائة نیست، بلکه اینجا اصاله السلامة جاری است، اصاله السلامة غیر از اصاله الصحة در معامله است. اصاله الصحة در رفتار و در فعل جاری می شود؛ اما اصاله السلامة در عین خارجیه جاری می شود. اشتباه نشود. فرض کنید که کسی معامله کرده، جنسی را خریده، بعد ادعای می کند که این جنس معیوب بوده، اینجا اصاله السلامة جاری می شود و ادعای او در دادگاه قبول نمی شود و در صورتی قبول می شود که با دلیل اثبات کند که وقتی این جنس را خریده، معیوب بوده. پس اصاله السلامة در عین، جاری می شود. اینجا هم ما یک عین خارجیه داریم که همین شخص مکلف است، همین شخص خارجی که نمی دانیم عاقل بوده یا مجنون. این شخص و عین خارجیه، عند التعلق شک در عقل و جنونش داریم، اینجا اصاله السلامة جاری می شود، بعد مرحوم آقای خویی می فرماید این اصاله السلامة را مرحوم صاحب العروه قبول دارد و در حاشیه بر مکاسبش این اصاله السلامة را قبول دارد. تقریبی هم برای اصاله السلامة دارد که معنی اصاله السلامة این است که هر چیزی که در بدو خلقتش سالم است، چون سالم است پس اصاله السلامة در موردش جاری است.

ما گفتیم این اصالة السلامة ای که ایشان ادعا می‌کند چون مبنا و اساسی ندارد، ما چنین اصل عقلایی اصالة السلامة ای نداریم که بنا بگذارد بر اینکه هر چیزی در اصل این است که سالم باشد. اینکه در ادعای عیب یا در جاهای دیگر، ما به ادعای عیب ترتیب اثر نمی‌دهیم نه به لحاظ اصالة السلامة است؛ بلکه به لحاظ ظهور حال متبایعین است. ظهور حال متبایعین این است که وقتی چیزی را می‌خرند سالم بوده که خریده، متوجه بوده، توجه داشته، غافل نبوده. اینجا بحث ظهور حال است نه بحث اصالة السلامة و در حدود و دیات هم همین‌طور. اگر کسی، مثلاً فرض کنید که یک جرمی را مرتکب شده اگر ادعا کند که این شخص موقع وقوع جرم مجنون بوده مثلاً، این ادعایش قبول نمی‌شود در محاکم. چرا؟ نه به لحاظ اصالة السلامة، بلکه به لحاظ اینکه یک وقتی عاقل بوده به هر حال استصحاب عقل می‌کنیم، اینگونه است نه به لحاظ اصالة السلامة. به هر حال این اصالة السلامة که مرحوم آقای خویی ادعا می‌کنند چنین اصلی وجود ندارد، ما قبول نداریم؛ پس حرف صحیح، حرف صاحب عروه و حضرت امام و مرحوم صاحب مستمسک است که حکم عدم وجوب زکات است بنابر اصل برائت بعد از تعارض استصحابین. این نسبت به فرع اول.

پرسشگر: ...

معظم‌له: خیر، اینگونه نیست به هر حال ما شک داریم. مثلاً کسی است الآن یک مالی به او رسیده، مثلاً ارث یا هر مالی که الآن مال اوست و این مال، زمان تعلقی هم داشته، نمی‌دانیم در زمان تعلقش مجنون بوده یا عاقل و این شک ما از این بابت است که نمی‌دانیم از اولی که به دنیا آمده اصلاً مجنون بوده یا عاقل؛ و اصلاً فرض همین است و حالت سابقه هم ندارد؛ تفحص هم کرده ایم و ندانستیم. اگر تفحص کردیم و دانستیم، به این حالت دیگر جهل گفته نمی‌شود. پس ما فحوص کردیم و با این وجود نمی‌دانیم موقع تولد عاقل بوده یا مجنون. این از فرع اول.

بحث ما امروز در فرع دوم متفرع بر همین فرع قبل است، تفصیل بین فرع اول و فرع دوم در عبارت مرحوم صاحب عروه نیست. عبارتشان این است که

«كما أنَّ مع الجهل بالحالة السابقة وأنها الجنون أو العقل كذلك»؛

یعنی الاصل عدم الوجوب، که گفتیم این «كما أنَّ مع الجهل بالحالة السابقة» دو فرع دارد، این دو فرع را مرحوم صاحب عروه در هم ادغام کرده و درست تفصیل نداده، روشن نکرد.

فرع دوم: توارد الحالین (حالت جنون و عقل)

فرع دومش را که ما الآن مطرح می‌کنیم این است که بله، ما نمی‌دانیم در زمان تعلق عاقل بوده یا مجنون، حالت سابقه‌اش را هم نمی‌دانیم چرا؟ چون یک حالت سابقه جنون داشته، و یک حالت سابقه عقل داشته، نمی‌دانیم چون دو حالت سابقه متوارد بر هم داشته. فرض کنید می‌دانیم که مثلاً روز شنبه بدو ثمره شده، اما وقتی که روز شنبه که بدو ثمره بوده و زمان تعلق است، نمی‌دانیم عاقل بوده یا مجنون. گذشته‌اش را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم یک مدت عاقل بوده، یک مدت مجنون، نمی‌دانیم اول مجنون بوده بعد عاقل شده یا اول عاقل بوده بعد مجنون، لذا حال سابقه‌اش معلوم نیست. این با فرع اول فرق می‌کند؛ خوب دقت کنید؛ در فرع اول گفتیم از اول شک می‌کنیم که این شخص از اول عاقل بوده یا

مجنون. اما در اینجا متفاوت است؛ یعنی به عبارت دیگر ما دو شکل شک در حالت سابقه داریم، یک نوع شک در حالت سابقه این است که از اول نمی دانیم این شخص مجنون بوده یا عاقل، این یک جور شک است که بحثش را کردیم. یک جور شک در حالت سابقه به دلیل توارد حالتین است؛ یعنی می دانیم هم در یک مدتی جنون داشته، و هم عقل در مدتی دیگر اما نمی دانیم اول عاقل بوده بعد مجنون شده تا استصحاب عقل جاری کنیم یا اول مجنون بوده بعد عاقل شده تا در زمان تعلق استصحاب جنون کنیم. این دو استصحاب با هم متعارضین هستند. پس فرع دوم با فرع اول فرق می کند.

پرسشگر: ...

معظم له: ایشان می فرماید که این یک اصل عقلائی است. عقلا بنا را بر این می گذارند که بگویند هر چیزی در اصل خودش حتماً سالم است، هر چیزی سالم است مگر اینکه دلیلی بر خلافش بیاید. چنین چیزی به عنوان یک اصل عقلائی مسلم نیست و دلیلی بر آن نداریم.

پرسشگر: ...

معظم له: فرمایش شما درست است ولی به هر حال ما اگر بخواهیم ادعا کنیم که عقلا بنا را بر سلامت هر شیء قرار می دهند این دلیلی ندارد و این چیزی غیر از اصالة الصحة است. ببینید اصالة الصحة مبتنی بر اصالة عدم الغفلة است. ما اصالة عدم الغفلة را قبول داریم. اصل این است که آدم مختار عاقل، آدمی که عاقل، اختیار هم دارد، غفلت نمی کند. آنجا اصل عاقل بودن را ما مفروغ عنه می گیریم. می گوییم اصل این است که آدم عاقل غفلت نمی کند. لذا آنجا اصالة الصحة که گفته می شود ریشه اش به اصالة عدم الغفلة برمی گردد.

پرسشگر: ...

معظم له: عرض کردیم دلیل اصالة السلامة را ایشان مطرح نکردند، اما ما برای آن وجهی آوردیم و گفتیم ممکن است برای اصالة السلامة، به آیه کریمه «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^۱ استناد کنیم. در جوابش هم گفتیم که ما می دانیم که مخلوقات معیوب هم وجود دارند و کم هم نیستند. این همه انسان هایی که نقص مادرزادی دارند؛ مثلاً کسانی که یکی از اعضای بدنشان را ندارند، یکی چشم ندارد، یکی دست ندارد، یکی گوش ندارند، زیاد هم هستند. اگر در همین کشور خودمان معیوبین مادرزاد را بخواهیم حساب کنیم، شاید ده ها هزار نفر معیوب پیدا کنیم. پس «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» یعنی چه؟ یعنی هر چیزی، هر مخلوقی با هر نحوه ای که خلق می شود آن خلق حسن است. گفته ایم که این معیوب بودن، معیوب بودن است که ما به آن می گوییم «معیوب». به عنوان مثال، نابینا را نسبت به بینا معیوب می گوییم، ناشنوا را نسبت به آدم شنوا معیوب می گوییم. اما خود اینها فی نفسه معیوب نیستند؛ اینها هم خلقتی هستند که به این شکل آفریده شده اند. فرض کنید میوه های زیادی هست، بعضی از میوه ها تلخ است و دیگری شیرین. شما نمی گوئید میوه تلخ، معیوب است، بلکه می گوئید هر میوه ای به شکل خاص خودش آفریده شده است. وقتی شما میوه تلخ را با میوه شیرین مقایسه می کنید می گوئید این میوه خوب است و دیگری بد. خیر، این همان موجودی است که باید باشد و خدا اینگونه آفریده است. هر چیزی به همان شکل که آفریده شده همان خلق حسن است. اینگونه گفته ایم که معنای «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» به این معنی نیست که هر چیزی را کامل آفریده است.

۱. «او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید»؛ [سوره سجده: ۷].

این فرع چون مهم است بحثش را ادامه می دهیم. گفتیم، مرحوم صاحب عروه همان مطلبی که در فرع قبل گفته بود، اینجا هم همان را بیان می کند. گفتیم که حالت سابقه دو جور است. یک نوع از حالت سابقه این است که ما نمی دانیم که فرد از ابتدا عاقل خلق شده یا مجنون به دنیا آمده است. نوع دیگر عدم علم به حالت سابقه از جای دیگری ناشی می شود. به عبارت دیگر، فرض کنید که الآن زمان تعلق فرا رسیده مثلاً روز شنبه بدو ثمره حاصل شده است، ولی قبل از آن هم جنون اتفاق افتاده و هم عقل. اما نمی دانیم مثلاً روز پنجشنبه عاقل بوده و در روز جمعه مجنون شده یا بالعکس. در این صورت حالت سابقه اش معلوم نیست به این دلیل که توارد حالتین در گذشته بر او حادث شده لذا نمی توانیم استصحاب کنیم. این با فرع اول فرق می کند.

قول صاحب عروه و سید خوئی رحمتهما الله

اینجا هم مرحوم صاحب عروه همان حرف را می زند که اینجا استصحابین با هم تعارض و تساقط می کنند در نتیجه به اصالة البرائة رجوع می کنیم. مرحوم آقای خویی هم با همان مبنای خودش می فرماید که اینجا اصالة السلامة جاری می شود و ما حکم به وجوب زکات می کنیم.

قول معظمه رحمته الله

نظر ما اینجا نظر دیگری است. حالا ندیدیم این نظر سوم را کسی متعرض شود، ما حرف دیگری اینجا داریم. حرف ما تفصیل است بین دو فرض، در همین فرع. می گویم درست است که توارد حالت پیش آمده و فرد گاهی مجنون بوده و گاهی عاقل، ولی قبل از این توارد حالتین، چه حالتی داشته است؟ مثلاً در پنجشنبه و جمعه دو حالت جنون و عقل برای او حادث شده است اما نمی دانیم که در ابتدا کدام حالت مقدم بوده، اما قبل از این دو روز چطور؟ به هر حال این شخص عمری زندگی کرده تا رسیدیم به این دو روز که حالت جنون و عقل را ظرف این دو روز تجربه کرده که نمی دانیم کدام مقدم بوده. اشکال ندارد، استصحاب اینجا جاری نمی شود، ولی باید دقت کرد. ما یک حالت سابقه قبلی داریم که قبل از توارد حالتین وجود داشته است. اگر قبل از توارد حالتین، فرد مجنون بوده و بعد از آن این دو حالت بر او متوارد شده است، نمی دانیم که کدام حالت مقدم بوده. در اینجا استصحاب خلاف آن می کنیم. یعنی اگر از اول مجنون بوده، بعد توارد حالتین برای او اتفاق افتاده، حالا در زمان تعلق نمی دانیم که آیا مجنون بوده یا عاقل بوده، در اینجا استصحاب عقل جاری می شود. اگر در حالت قبل از توارد حالتین، فرد عاقل بوده و بعد، توارد حالتین برای او پیش آمده است و ندانیم کدامیک مقدم بوده در اینجا باید استصحاب جنون کرد. نکته اش این است که اگر می دانیم که قبلاً فرد عاقل بوده، بعد از آن دو حالت متواردین برای او پیش آمده است، به عبارت دیگر می دانستیم که شخص عاقل بوده و بعد هم می دانیم که ظرف این دو روز حالت عقلش منتفی شده، نمی دانیم بعد از این جنون حالت عقلی برای او حادث شده است یا خیر، استصحاب جنون می کنیم. یعنی اگر حالت اصلیش عقل بوده در این حالت استصحاب جنون می کنیم؛ یعنی بر خلاف حالت اصلیش. اگر حالت قبلی اش جنون بوده، بعد می دانیم که یک حالت عقلی و یک حالت جنونی برای او پیش آمده است، اما نمی دانیم کدام مقدم بوده، در اینجا باید استصحاب عقل کنیم. یعنی اول مجنون بوده بعد یک توارد حالتینی برای او پیش می آید اینجا باید استصحاب عقل کنیم. چون می دانیم که جنون او به وسیله حالت عقل مرتفع شده است، حالا نمی دانیم که آیا این حالت عقلش به واسطه جنون دوباره رفع شده یا نه. اینجا باید استصحاب جنون

کرد. و لذا در این فرض، نظر ما این است که برخلاف نظر صاحب عروه و نظر مرحوم خویی، باید تفصیل قائل شویم. این توارد حالتین، متفاوت است با آنجایی که نمی دانیم فرد از ابتدا عاقل بوده یا مجنون. اینکه توارد حالتین برای او پیش آمده و اینکه می دانیم که حالت عقل و جنونی برای او حادث شده که نمی دانیم کدامیک مقدم بوده در این جا باید بررسی کنیم که قبل از توارد حالتین، شخص چه وضعیتی داشته است. اگر قبل از توارد حالتین، حالت اولیه اش که شخص متولد شده عاقل بوده، باید استصحاب جنون کنیم فلا تجب علیه الزكاة. استصحاب جنون در حال تعلق یا ظهور ثمره می کنیم؛ چون می دانیم آن حالت عقل اولیه قطعاً به واسطه حالت جنونی برطرف شده است، استصحاب جنون می کنیم. چون نمی دانیم جنون مقدم بوده یا عقل.

اگر حالت اولیه اش جنون بوده، و بعد توارد حالتینی برای او پیش آمده که نمی دانیم کدام مقدم بوده، اینجا استصحاب عقل می کنیم و حکم به وجوب زکات می کنیم. نظر ما در این فرع دوم این است. لذا اینجا مثل فرع اول نیست که مرحوم صاحب عروه در هر دو یک حکم جاری دانسته که فرموده: «كما أنه مع الجهل بالحالة السابقة وأنها الجنون أو العقل كذلك» که فرموده اینجا هم اصل، عدم وجوب است؛ ما می گوئیم خیر، اینجا دو فرع دارد:

فرع اول اینکه اگر از اول ندانیم که این شخص عاقل بوده یا مجنون، اینجا چون توارد حالتین شده اینجا هم استصحاب عدم الجنون (یعنی عقل) و هم استصحاب عدم العقل جاری می شود با هم تعارض و تساقط می کنند در نهایت به اصل برائت عمل می کنیم.

اما اگر توارد حالتینی بوده و ما می دانیم مدتی عاقل و مدتی مجنون بوده است؛ اما نمی دانیم عاقل بوده که مجنون شده یا مجنون بوده که عاقل شده اما با این حال می دانیم از ابتدای خلقتش این شخص عاقل بوده و بعد دو حالت متواردین برای او پیش آمده است. اگر حالت اولیه فرد عاقل بوده، اینجا استصحاب جنون در حقیقت جاری می شود. اگر حالت اولیه اش که متولد شده جنون بوده بعد این توارد حالتین برای او حادث شده، ما در اینجا استصحاب عقل می کنیم و حکم به وجوب زکات می کنیم. هذا تمام الكلام في هذا الفرع.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين